سرشناسه: ایگلتون، تری، ۱۹۴۳- م. Eagleton, Terry
عنوان و نام پدیدآور: ایدئولوژی زیبایی‌شناسی/تری ایگلتون ؛ [مترجم] مجید اخگر.
مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۶۴۲ ص.
شابک: ۱-۹۵-۷۸۰۶-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: .The ideology of the aesthetic, 1990
یادداشت: نمایه .
موضوع: زیبایی‌شناسی نوین
موضوع: Aesthetics, Modern
شناسه افزوده: اخگر، مجید، ۱۳۵۳ -، مترجم
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۹الف۹الف/BH۱۵۱
رده بندی دیویی: ۱۱۱/۸۵۰۹۰۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۱۵۵۸۹

www.ketab.ir

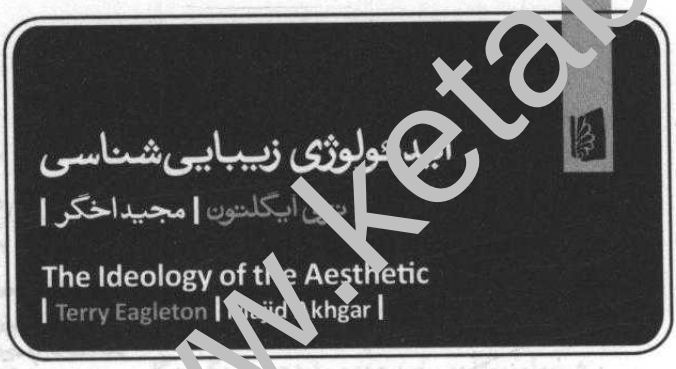
ایدئولوژی زیبایی‌شناسی
| تری ایگلتون | مجید اخگر |
The Ideology of the Aesthetic
| Terry Eagleton | Majid Akhgar |

www.ketab.ir

ایدئولوژی زیبایی‌شناسی
تری ایگلتون
ترجمه‌ی مجید اخگر
نسخه‌پردازی: سمیه پیربازاری
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان
تنظیم صفحات: مرجان نصرتی
مدیر تولید: مصطفی شریفی
چاپ اول، ۱۳۹۸، تهران، ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۱-۹۵-۷۸۰۶-۶۰۰-۹۷۸

| نشر بیدگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷
فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴
تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷، ۶۶۴۶۳۵۴۵

bidgolpublishing.com
همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

www.ketab.ir

فهرست

یادداشت مترجم ۷
مقدمه ۱۳
۱. جزءهای آزاد ۳۱
۲. قانون دل: شافتسبری، هچ، برک ۵۷
۳. مخیّله‌ی کانتی ۱۱۵
۴. شیلر و هزمونی ۱۶۵
۵. جهان به‌مثابه‌ی مصنوع هنری: فیشته، شلینگ، هگا ۱۹۳
۶. مرگ میل: آرتور شوپنهاور ۲۴۳
۷. کنایه‌های مطلق: سورن کیرکه‌گارد ۲۷۳
۸. امر والای مارکسیستی ۳۰۷
۹. توهم‌های حقیقی: فریدریش نیچه ۳۶۱
۱۰. نام پدر: زیگموند فروید ۴۰۳
۱۱. سیاست‌شناسیِ هستی: مارتین هایدگر ۴۴۱
۱۲. خاخامِ مارکسیست: والتر بنیامین ۴۸۳
۱۳. هنر پس از آشویتس: تئودور آدورنو ۵۱۹
۱۴. از دولت‌شهر تا پست‌مدرنیسم ۵۵۷
نمایه ۶۳۵

www.ketab.ir

مقدمه

این کتاب تاریخ زیبایی‌شناسی نیست. زیبایی‌شناسان مهم بسیاری هستند که من با سکوت از آن‌ها گذشته‌ام، و حتی دربارهٔ متفکرانی که در موردشان سخن می‌گویم نیز صرفاً مشخص‌ترین متون زیبایی‌شناسانه‌شان نیست که توجه مرا به خود جلب می‌کند. این کتاب در واقع کوششی است برای یافتن راه دسترسی‌ای به بخش مهم‌ترین پرسش‌های تفکر اروپایی مدرن در مقوله‌ی زیبایی‌شناسی ـ یعنی روی‌آوری بخشیدن به طیفی از مسائل اجتماعی، سیاسی، و اخلاقیِ گسترده‌تر از این زاویه‌ی خاص.

هرکس که تاریخ فلسفه‌ی اروپایی از رنسانس به این سو را پیگیری کند، از جایگاه ویژه‌ای که این فلسفه به پرسش‌های زیبایی‌شناختی می‌بخشد متحیر خواهد شد. برای کانت، امر زیبایی‌شناختی حائل و گره‌ی آشتی میان طبیعت و انسانیت است. هگل در چارچوب سیستم‌های خود جایگاه نسبتاً نازلی برای هنر قائل می‌شود، و با این حال رساله‌ی بلند اُسا را به آن اختصاص می‌دهد. از نظر کیرکه‌گارد امر زیبایی‌شناختی باید زمینه را برای حقایق والاترِ اخلاقی و مذهبی فراهم کند، اما به هر حال این یکی از دغدغه‌های ثابت تفکر اوست. تجربه‌ی زیبایی‌شناختی برای شوپنهاور و نیچه، به آشکالی کاملاً متضاد، نمایانگر شکل اعلایی از ارزش است. و اشارات فاضلانه و تأثیرگذار مارکس به ادبیات جهان مکمل این اعتراف متواضعانه‌ی فروید است که هرآن‌چه می‌گوید را پیش‌تر شاعران به‌خوبی

www.ketab.ir

بیان کرده‌اند. در قرن خود ما [قرن بیستم]، تأملات رازورزانه‌ی هایدگر در هیئت نوعی هستی‌شناسیِ زیبایی‌شناسانه به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد، در حالی که سنت مارکسیسم غربی از لوکاچ تا آدورنو جایگاه نظری ممتازی برای هنر قائل می‌شود که در نگاه نخست برای یک جریان فکریِ ماتریالیستی شگفتی‌آور می‌نماید.[۱] در مباحثات معاصر درمورد مدرنیته، مدرنیسم، و پست‌مدرنیسم نیز «فرهنگ» مقوله‌ای کلیدی برای تحلیل و فهم جامعه‌ی سرمایه‌داریِ متأخر به نظر می‌رسد.

ادعای چنین جایگاه رفیعی برای زیبایی‌شناسی در کل تفکر اروپایی مدرن ممکن است موضع غیرقابل‌توجیهی به نظر برسد. تقریباً تمامی متفکرانی که در این کتاب مورد بحث قرار می‌دهم در واقع آلمانی هستند، هرچند که برخی از مفاهیمی که از آن‌ها برای فهم کارشان بهره می‌گیرم از فضای روشنفکری فرانسوی مدرن سرچشمه گرفته‌اند. معقول به نظر می‌رسد اگر بخواهیم به قالب ایده‌آلیستیِ نمونه‌وارِ تفکر آلمانی، در مقایسه با عقل‌باوری فرانسوی یا تجربه‌باوری انگلیسی، از قرار معلوم محمل پذیراتری برای کاوش زیبایی‌شناختی بوده است. با این حال، دامنه‌ی نفوذ این میراث عمدتاً آلمانی بسیار گسترده‌تر از مرزهای ملی آن بوده است، چنان‌که سنت انگلیسیِ «فرهنگ و جامعه» بر این امر گواهی می‌دهد؛ و به این ترتیب، مسائل زیبایی‌شناختی راه‌های مدرن با سماجت عجیبی خود را به ما تحمیل می‌کنند. به طور مشخص می‌توان پرسید که، چرا این استمرار نظریِ امر زیبایی‌شناختی باید مشخصه‌ی عصری تاریخی باشد که می‌توان گفت عمل فرهنگی در آن، بخش عمده‌ای از اهمیت و مربوطیّتِ اجتماعی سنتیِ خود را از دست داده و، چنان‌که هست، به شاخه‌ای از تولید کالاییِ عام تنزل یافته است؟

یک پاسخ ساده اما قانع‌کننده به این پرسش از ماهیت به طور فزاینده‌ای انتزاعی و فنّیِ تفکر اروپایی مدرن نشئت می‌گیرد. در این فضای محصور و خاص، به نظر می‌رسد که هنرکماکان از امر انسانی و انضمامی سخن می‌گوید، و فراغت خوشایندی از جدّوجهدهای بیگانه‌کننده‌ی

دیگر حوزه‌های گفتمانیِ تخصصی‌تر در اختیارمان می‌گذارد، و در قلب این انفجار و تقسیم بزرگِ [حوزه‌های] دانش، باقی‌مانده‌های جهانی مشترک را به ما پیشکش می‌کند. تا آن‌جا که بحث پرسش‌های علمی یا جامعه‌شناختی در میان باشد، به نظر می‌رسد تنها متخصصان مجاز به سخن گفتن هستند؛ اما آن‌جا که پای هنر به میان می‌آید، همه می‌توانیم امید داشته باشیم که دارایی اندکمان را به داو بگذاریم. با این حال ویژگی خاص گفتار زیبایی‌شناختی، در مقابل زبان‌های خودِ هنرها، آن است که در عین این‌که ریشه‌ی خود را در این قلمرو تجربه‌ی روزمره حفظ می‌کند، این [ویژگی] ظاهراً طبیعی و خودانگیخته را به جایگاه یک رشته یا حوزه‌ی [تجربه‌ی] پرورده ارتقاء می‌بخشد و به آن شرح‌وبسط می‌دهد. به این ترتیب، با [پیدایش] زیبایی‌شناسی، خود سپهر هنر نیز به‌تدریج تا حدودی دستخوش همان [فرایند] تخصص‌سازی‌ای می‌شود که نشان مشخصه‌ی نظریه‌ی مدرن در کلیت آن است و با این حال، امر زیبایی‌شناختی حافظ بهره‌ای از جزئیتِ تقلیل‌ناپذیر دانستنی می‌شود، و نوعی سرمشق در اختیارمان قرار می‌دهد که نشان می‌دهد یک شناخت غیربیگانه چگونه چیزی می‌تواند باشد. به این ترتیب، زیبایی‌شناسی همواره نوعی پروژه‌ی تناقض‌آمیز و خودنفی‌کننده است که همزمان با [ادعای] پیش‌نظری موضوع خودْ آن را با خطر تهی شدن از دقیقاً همان خاص‌بودگی و بیان‌پذیری‌ای مواجه می‌کند که از جمله‌ی ارزشمندترین خصیصه‌های آن دانسته می‌شود، همان زبانی که هنر را ارتقاء می‌دهد در عین حال پیوسته آن را از درون تهی می‌کند.

بدون تردید اگر زیبایی‌شناسی چنین نقش برجسته‌ای در تفکر مدرن ایفا می‌کند، تا حدی به خاطر انعطاف‌پذیری این مفهوم است. به‌سختی می‌توان ایده‌ای را یافت که مانند زیبایی‌شناسی، در مقام انگاره‌ای که ظاهراً بناست برنوعی بی‌کارکرد بودن دلالت داشته باشد، چنین کارکردهای متفاوتی را برعهده بگیرد. بدون شک بعضی از خوانندگان نحوه‌ی استفاده‌ی من از این مقوله را به شکل غیرقابل‌قبولی باز و بی‌دروپیکر می‌بینند، به‌ویژه در مواردی که این مفهوم یا مقوله‌ی تجربه‌ی بدنی درمی‌آمیزد. اما اگر

امر زیبایی‌شناختی با چنین استمراری [به صحنه] بازمی‌گردد، تا حدودی به خاطر حدی از عدم تعین در تعریف است که به آن اجازه می‌دهد در طیف متنوعی از مسائل و دغدغه‌ها ظاهر شود: آزادی و قانون‌مندی، خودانگیختگی و ضرورت، خودتعیین‌گری، خودآئینی، جزئیت و کلیت، و همچنین بسیاری مسائل و مقولات دیگر. بحث من در کل آن است که مقوله‌ی زیبایی‌شناسی به این علت از چنین اهمیتی در چارچوب اروپای مدرن برخوردار بوده است که با سخن گفتن از هنر، در عین حال، از این مقولات دیگر نیز سخن می‌گوید، مسائلی که در کانون مبارزه‌ی طبقه‌ی متوسط برای کسب هژمونی سیاسی جای دارند. بدین قرار ساخته شدنِ انگاره‌ی مدرن مصنوع زیبایی‌شناختی [= اثر هنری] از ساخته شدنِ آشکار ایدئولوژیک غالبِ جامعه‌ی طبقاتیِ مدرن تفکیک‌ناپذیر است، و در حقیقت از لحاظ صورت سراپا تازه از سوژه‌مندیِ انسانی که با این سامان اجتماعی متناسب دید نیز به همچنین. به این اعتبار است که زیبایی‌شناسی چنین حس چشمگیری در میراث فکری زمانه‌ی ما یافته است، و نه به خاطر آن‌که مردان و زنان به‌ناگهان به ارزش اعلای نقاشی یا شعر معرفت یافته‌اند. اما در عین حال، استدلال من این نیز هست که امر زیبایی‌شناختی، اگر آن را به معنایی خاص درک کنم، در عین حال این صورت‌های ایدئولوژیک غالب را با چالش و بدیل خاص و قدرتمند نیز رودررو می‌سازد، و به این معنا پدیده‌ای مشخصاً متناقض‌نما است.

در ردگیری مسیر هر جریان فکری خاص، همواره مسئله‌ی دشواری است که بدانیم تا کجا باید به عقب بازگردیم. ادعای من این نیست که، تا آن‌جا که به گفتارهای هنری مربوط است، در میانه‌های سده‌ی هجدهم چیزی کاملاً تازه پا به عرصه‌ی وجود نهاد. بسیاری از مؤلفه‌های زیبایی‌شناختی‌ای که در کتاب دنبال می‌کنم را می‌توان تا دوره‌ی رنسانس و حتی تا عصر کلاسیک باستان ردگیری کرد؛ و بخش اعظم چیزی که در مورد ایده‌ی خودتحقق‌بخشی (self-realization) به عنوان غایتی فی‌نفسه می‌گوییم، برای کسی چون ارسطو چندان ناآشنا نیست. هیچ انقلاب

نظری‌ای در قلب روشنگری وجود ندارد که شیوه‌ی سخن گفتنی در مورد هنربدون هرگونه پیشینه‌ی فکری را به عرصه آورده باشد. چنین مباحثاتی، اعم از این‌که در قالب ریطوریقا (بلاغت‌شناسی) بوده باشند یا بوطیقا (شعرشناسی)، به دوره‌هایی بسیار پیش‌تر از نقطه‌ی شروع آغازین مطالعه‌ی حاضر ــ یعنی نوشته‌های آن حواریِ وفادار نوافلاطونی‌نگریِ رنسانسی، ارلِ شافتسبری ــ بازمی‌گردند. در عین حال، این بخشی از استدلال من است که در دوره‌ای که کتاب حاضر با آن آغاز می‌کند به‌واقع چیزی نو در حال ظهور است. اگر تصور وجود گسست‌های مطلق [در تاریخ] را «متافیزیکی» می‌دانیم، انگاره‌های حاکی از پیوستگی بدون انقطاع نیز کمتر از آن چنین نیستند. در حقیقت ما پیشاپیش به‌تلمیح به یکی از سویه‌های این رخداد بدیع اشاره کرده‌ایم ــ این واقعیت که در این دوره‌ی خاص از جامعه‌ی طبقاتی، همپای ظهور بورژوازیِ آغازین، مفاهیم زیبایی‌شناختی (که پاره‌ای از آن‌ها پیشینه‌ی تاریخیِ متمایز و برجسته‌ای نیز دارند) به تدریج، هرچند به طور ضمنی، نقش کاملاً محوری و پُرفشاری در شکل بخشیدن به یک ایدئولوژی غالب بر عهده می‌گیرند. به عنوان مثال، انگاره‌های وحدت و انسجام اثر هنری جزو دستمایه‌های رایج گفتمانی زیبایی‌شناختی» هستند که پیشینه‌ی آن به عصر کلاسیک باستان برگشانده می‌شود؛ اما آن‌چه در اواخر سده‌ی هجدهم از دل چنین انگاره‌هایی آشنایی ظهور می‌کند این ایده‌ی عجیب است که اثر هنری نوعی سوژه است. البته بدون تردید این مصنوعِ تازه‌تعریف‌شده سوژه‌ای از نوعی خاص است، اما به هر حال یک سوژه است. و البته پیشینه‌ی فشارهای تاریخی‌ای که به این سبک عجیب تفکر میدان می‌دهند، برخلاف مفاهیمی چون وحدت یا خودآئینیِ زیبایی‌شناختی به طور عام، به‌هیچ‌وجه تا عصر ارسطو به عقب بازنمی‌گردند.

کتابی که در دست دارید پژوهشی مارکسیستی است ــ که می‌توان افزود، همزمان بیش از حد و کمتر از حد لازم چنین است. بیش از حد،

www.ketab.ir

چون کتاب را می‌توان متهم به این کرد که به دام نوعی «کارکردگراییِ چپ‌مآبانه» افتاده است که پیچیدگی درونیِ حوزه‌ی زیبایی‌شناسی را به مجموعه‌ای از کارکردهای ایدئولوژیک سرراست تقلیل می‌دهد. حقیقت آن است که در نظر طیفی از نقادانِ معاصر، هر شکل از زمینه‌مندسازیِ تاریخی یا ایدئولوژیکِ هنر به‌خودیِ‌خود تقلیل‌گرا محسوب می‌شود؛ تنها تفاوت این منتقدان با فرمالیست‌های سبک قدیم آن است که در حالی که آن فرمالیست‌ها به‌صراحت به پیش‌داوری خود اذعان می‌کردند، و در واقع آن را به مقام یک نظریه‌ی هنر کامل و با شاخ و برگ ارتقاء می‌دادند، نقادان جدید اندکی گریزپاترند. آن‌ها حس می‌کنند که رابطه‌ی هنر و تاریخ ضرورتاً باید رابطه‌ای تقلیل‌گرایانه باشد، اما مشکل آن است که، در تمامی [illegible] آن، به شکل عجیبی همواره چنین است. قصد من آن نیست که چنین القا کنم که بورژوازیِ سده‌ی هجدهم با گیلاس‌های شراب بوردو در دست دور یک میز گرد آمدند تا امر زیبایی‌شناختی را به عنوان راه‌حلی برای معضلات سیاسی‌شان از خود ابداع کنند، و جنبه‌های سیاسیِ تناقض‌آمیز و ناهمخوان خود این مفهوم نیز گواهی است بر خطا بودن این نوع نگاه. لازم است چپ سیاسی همواره نسبت به فروغلتیدن به نظریه‌های مبتنی بر تقلیل‌گرایی و توطئه حساس باشد ــ هرچند که تا آن‌جا که به این مشکلات مربوط می‌شود، برای افراد رادیکال چنان عاقلانه نیست که آن‌قدر دغدغه‌ی ظریف و پیچیده به نظر رسیدن را داشته باشند، آن‌قدر نگران زمخت به نظر رسیدن باشند، که فراموش کنند برخی مفاهیم نظری گاه‌وبیگاه به‌واقع در خدمت اهداف قدرت سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرند، و گاهی هم به اشکالی کاملاً سرراست. اگر تشخیص روابطی که [illegible] چرخش به زیبایی‌شناسی در عصر روشنگری و برخی مشکلات قدرت سیاسیِ مطلقه تحمیلی به نظر می‌رسد، کافی است فریدریش شیلر را بخوانیم تا با صورت‌بندی آشکار چنین روابطی روبه‌رو شویم، مسئله‌ای که بدون شک به معذب شدن آن «ضدتقلیل‌گرایان»ی می‌انجامد که شاید دوست داشتند شیلر در این مورد با پرده‌پوشی بیشتری حرف می‌زد. اما

www.ketab.ir

اگر بررسی حاضر کمتر از حد لازم مارکسیستی به نظر می‌رسد، علت آن است که ارائه‌ی یک روایت ماتریالیستیِ تاریخیِ قانع‌کننده از کار هریک از نویسندگانی که به آن‌ها می‌پردازیم، و قرار دادن اندیشه‌شان در بستر تحول مادی، اَشکال قدرت دولتی، و تعادل میان نیروهای طبقاتی در موقعیت تاریخی‌شان، به کتابی جداگانه نیاز می‌داشت.

در چارچوب دغدغه‌های سه‌گانه‌ی کنونیِ چپ نسبت به طبقه، نژاد، و جنسیت، گاهی به نظر می‌رسد که تأکیدِ بیش از حد بر عامل نخست، با خطر در سایه قرار گرفتن و تحریف پژوهش‌های مربوط به دو مقوله‌ی دیگر همراه است، دو موردی که در حال حاضر به نوعی جایگاه سست‌تری در آثار [illegible] چپ دارند و در نتیجه در برابر ازآنِ خودسازی به وسیله‌ی یک سیاست طبقاتی با درکی محدود آسیب‌پذیرتر است. به‌این‌ترتیب، عاقلانه نخواهد بود آن‌ها که دغدغه‌ی اصلی‌شان رهایی‌بخشی سیاسی در سپهر نژاد و جنسیت است مراقبت و هوشیاری خود را در این مورد فروبگذارند ــ یعنی صرفا به نیات خوب و لیبرالیسمِ خون‌دل‌خورده‌ی آن مردان رادیکال سفیدپوستی اتکا کنند که خود محصول تاریخ سیاسی‌ای هستند که اغلب این دغدغه‌ها را به نحوی خشن به حاشیه رانده است، و حالا نمی‌توان انتظار داشت که یک‌شبه به شکلی معجزه‌آسا چنین عادات بدی را از درون نظام فکری خود تخلیه کرده باشند. در عین حال، زمانی که به بررسی برخی بخش‌های صحنه‌ی سیاسی چپ در اروپا و ایالات متحده می‌پردازیم، به‌سختی می‌توان در مقابل این احساس مقاومت کرد که این شکایت که گفتمان سوسیالیستی در حال حاضر در سراسر جهان این پروژه‌های سیاسی بدیل را تحت‌الشعاع قرار داده است نه‌تنها به نحوی فزاینده غیرموجه به نظر می‌رسد، بلکه، دست‌کم در برخی موقعیت‌ها، کنایه‌ی تلخی در آن نهفته هست. حقیقت آن است که در بسیاری از حوزه‌های تفکر چپ‌گرای معاصر، ترکیبی از عوامل مختلف به خوارشماریِ آشکار یا پنهانِ مسائلی از قبیل طبقه‌ی اجتماعی، شیوه‌های تولید تاریخی، و اَشکال قدرت دولت انجامیده است، آن هم به نام تعهد به اَشکال

www.ketab.ir

«به‌روزتر» مبارزه‌ی سیاسی. در صدر این عوامل باید چرخش بسیاری از رژیم‌های بورژوایی غربی به سمت راست سیاسیِ خشن زیر فشار بحران سرمایه‌داریِ جهان‌گستر را نام برد ــ چرخشی دراماتیک در طیف سیاسی و جوّ ایدئولوژیکی که موفق به خاموش و ناامید کردنِ بسیاری از کسانی شده است که پیش‌تر با صدایی رسا و با احساس اطمینان و مبارزه‌جوییِ بیشتر از سیاستی انقلابی دفاع می‌کردند. در این زمینه با چیزی سروکار داریم که تنها می‌توان آن را با عنوان از دست رفتن فراگیر حس حمیّت سیاسی توصیف کرد، و در بعضی موارد با نوعی فرایند شتابنده و گاه رقت‌بارِ سازگاری‌یابیِ بخش‌هایی از طیف چپ ــ با اولویت‌های سیاستی کاپیتالیستی در چنین بستری که در آن برخی اَشکال درازمدتِ سیاست رهایی‌بخش دشوار یا غیرموجه به نظر می‌رسند، قابل‌فهم است که چرا برخی در طیف چپ سیاسی با سهولت و امیدواری بیشتری به مقولاتی از نوعی دست می‌یابند که در آن‌ها دستاوردهای بی‌واسطه‌تر امکان‌پذیر به نظر می‌رسد ــ مسائلی که یک سیاست طبقه‌محورِ محدودتر عموماً آن‌ها را خوار شمرده، دست انداخته، و کار زده است.

گفتن این‌که توجه به سبک‌های غیرطبقاتیِ سیاست تا حدودی واکنشی آگاهانه یا ناآگاهانه به دشواری‌های فعلیِ آرمان‌های سیاسیِ سنتی‌تر است، به‌هیچ‌وجه به معنای دست کم گرفتن اهمیت ذاتی این جنبش‌های بدیل نیست. هر نوع پروژه‌ی دگرگونی سوسیالیستی که امیدوار باشد بدون اتحاد با چنین جریان‌هایی که استقلال‌شان را کاملاً به رسمیت می‌شناسد به موفقیت دست پیدا کند، تنها به شبح دگرگونیِ رهایی انسان می‌انجامد. اما [توضیحِ استقبال از سیاست‌های بدیل در بسیاری شرایط دشوار عملِ سیاسی] در واقع یادآوری این نکته به خودمان است که همان‌طور که راهبردی سوسیالیستی که تأثیری برزندگی آن‌هایی که به خاطر نژاد یا جنسیتشان سرکوب شده‌اند نمی‌گذارد به‌وضوح توخالی است، این اَشکال سرکوب نیز نهایتاً تنها می‌توانند در بستر پایان بخشیدن به روابط اجتماعیِ سرمایه‌دارانه ملغا شوند. به وجه اول ماجرا این روزها عموماً به

اندازه‌ی کافی توجه می‌شود، اما وجه دوم در خطر ابهام و فراموشی قرار دارد. قلّت تفکر سوسیالیستی در ایالات متحده به طور خاص ــ یعنی در جامعه‌ای که حجم عمده‌ای از نظریه‌ی فرهنگیِ رهایی‌بخش در آن شکل یافته است ــ به طرز وخیمی به این مشکل عام شدت بخشیده است. از میان دغدغه‌های سه‌گانه‌ی چپ، بدون تردید مقوله‌ی طبقه‌ی اجتماعی است که در این محافل عمدتاً موضوع اشاراتی مؤدبانه و سرسری قرار می‌گیرد، چنان‌که در اصطلاح امریکاییِ کم‌بنیه‌ی «طبقه‌گرایی» انعکاس یافته است. اما این مشکل در اروپا نیز به‌شدت حس می‌شود. حالا ما نسل [illegible] نظریه‌پردازان و دانشجویان چپ‌گرایی به وجود آورده‌ایم که، به دلیلو [illegible] تصیرشان به‌هیچ‌وجه برگردن آن‌ها نیست، عموماً از حافظه‌ی سیاسی یا آموزش سوسیالیستیِ اندکی برخوردارند: حافظه‌ی سیاسی اندک، به این معنا که نسل رادیکال‌های مابعدویتنام در محدوده‌ی کشورهای غربی اغلب به محتوای [فعالیت] سیاسی رادیکال چندانی برای به خاطر آوردن ندارند؛ و آموزش سوسیالیستیِ اندک، از این نظر که در حال حاضر آخرین چیزی که می‌توان وجود آن را بدیهی گرفت آشنایی دقیق با تاریخ پیچیده‌ی سوسیالیسم بین‌المللی و مباحثات نظری مرتبط با آن است. ما در جوامعی زندگی می‌کنیم که هدف آن‌ها صرفاً مقابله با ایده‌های رادیکال ــ که به‌راحتی می‌توان انتظارش را داشت ــ نیست، بلکه پاک کردنِ آن از حافظه‌ی زنده[ی افراد] است: ایجاد روابطی ناامیدزدوده که در آن به نظر می‌رسد چنین انگاره‌هایی هیچ‌گاه وجود نداشته‌اند. بیرون راندنِ این ایده‌ها خارج از دامنه‌ی توان مفهوم‌پردازی ما. در چنین موقعیتی کاملاً حیاتی است که اجازه ندهیم اَشکال اخیراً برجسته‌ترِ دگرگیری سیاسی میراث‌های غنی جنبش سوسیالیستی بین‌المللی را حذف و تحریف کنند یا تحت‌الشعاع قرار دهند. من به عنوان کسی این جملات را می‌نویسم که در یک سنت سوسیالیستیِ طبقه‌ی کارگر به دنیا آمده و پرورش یافته است، کسی که از دوران نوجوانی کم‌وبیش در چنین سیاستی فعالیت داشته است، و باور دارد که امروز هر شکل از رادیکالیسم سیاسی که سعی

کند آن پیشینه را دور بزند، کم‌مایه خواهد شد. در حال حاضر، عمدتاً در ایالات متحده اما همچنین در بسیاری بخش‌های اروپا، کسانی وجود دارند که رادیکالیسمِ تردیدناپذیر آن‌ها در برخی مسائل سیاسی، با نوعی لاقیدی و بی‌خبریِ سنخ‌نمای طبقه‌متوسطی‌های حومه‌نشین نسبت به مبارزات سوسیالیستی جمع آمده است؛ و من فکر نمی‌کنم که مردان و زنان سوسیالیست باید از ترس این‌که فرقه‌گرایا اُمُل به نظر برسند به این بی‌تفاوتی گردن بگذارند.

میان این مسائل و این واقعیت که یکی از مضامین ثابت کتاب حاضر بدن است، پیوندی وجود دارد. در واقع من تا حدودی به خاطر باب‌روز بودن این موضوع احساس شرمندگی می‌کنم: امروزه متون ادبیِ اندکی هستند که بتوانند بدون گنجاندن دست‌کم یک بدنِ مُثله‌شده در کار خود به دلیلی یا تبار تاریخ‌باوری جدید راه پیدا کنند. احیاء اهمیت مقوله‌ی بدن یکی از پوسته‌ترین دستاوردهای تفکر رادیکال متأخر بوده است، و من امیدوارم که این کتاب بتواند این مسیر پژوهشی زاینده را در مسیری تازه بسط دهد. در این حال خواندن متون رولان بارتِ متأخر، یا حتی میشل فوکوی متأخر، بدون این‌که احساس کنیم در این‌جا نوع خاصی از تأمل درباره‌ی بدن، درباره‌ی لذت‌ها و سطح‌ها، نواحی، و تکنیک‌های [لذت]، جدای از دیگر کارکردها، عنان‌گیر جایگزینی راحت برای سیاستی با بی‌واسطگیِ جسمانیِ کمتر ــ و چنین به عنوان نوعی اخلاق بَدَلی ــ عمل کرده است، دشوار است. نوعی احتجابی ویژه و شخصی‌شده در چنین گفتمانی وجود دارد، گفتمانی که دقیقاً در لحظه‌ی تاریخی‌ای ظاهر شده است که برخی اشکال کمتر اگزوتیکِ سیاست رزرزی خود را در موقعیت دشواری یافته‌اند. از این قرار، تلاش من در این کتاب آن است که ایده‌ی بدن را از رهگذر مقوله‌ی میانجیِ امر زیبایی‌شناختی بار دیگر با موضوعات سیاسی سنتی‌تری چون دولت، مبارزه‌ی طبقاتی، و شیوه‌های تولیدْ وحدت بخشم؛ و به این اعتبار مطالعه‌ی حاضر به یک اندازه از سیاستی طبقاتی که حرف بااهمیتی برای گفتن در مورد بدن ندارد،

www.ketab.ir

و از سیاستی پساطبقاتی که از دست چنین مسائل «جهان‌گیرِ» غیرجذابی به شور و شدت‌های بدن پناه می‌برد، فاصله می‌گیرد.

در جریان نوشتن این کتاب، مایل‌ام با دقت تمام علیه آن منتقدانی استدلال کنم که هرگونه پیوند میان زیبایی‌شناسی و ایدئولوژی‌های سیاسی لاجرم در نظرشان شرم‌آور یا صرفاً گیج‌کننده جلوه می‌کند. اما باید اعتراف کنم که علاوه بر این، طیفی از چپ سیاسی را نیز در نظر دارم که زیبایی‌شناسی برای آن‌ها به‌سادگی یک «ایدئولوژی بورژوایی» است، چیزی که باید با اَشکال بدیلِ سیاست فرهنگی بر آن غلبه و از میدان به در ... کرد. زیبایی‌شناسی به‌واقع، چنان‌که امیدوارم در ادامه نشان دهم، ...هوم ...ژوایی به دقیق‌ترین معنای تاریخی کلمه است، چیزی که در ...روشنگری ظهور یافت و پرورده شد؛ اما فقط از منظرِ تفکرِ زمخت‌ترین آشکال حیردا... تیک. مارکسیسم یا «پست‌مارکسیسمِ» مبتذل است که این واقعیت به طور خودکار محکومیتی [بی‌قیدوشرط] را نتیجه می‌دهد. اخلاق‌گراییِ مارک... سی است که پس از اثبات اصل و منشأ بورژوایی یک مفهوم، کردار، یا نهاد، از ... به سودای رسیدن به خلوص ایدئولوژیک کنار می‌گذارد، نه ماتریالیسم تاریخی. رمانیفست کمونیستی به این سو، مارکسیسم هیچ‌گاه از ستایش محاس... بورژ...زی دست نکشیده است ــ از به خاطر آوردن و عزیز داشتنِ میراث انقلابیِ بزرگِ آن که افراد رادیکال یا باید پیوسته از آن بیاموزند، و یا با چشم‌انداز ... سیال... ای بسته و غیرلیبرال در آینده مواجه شوند. کسانی که به‌درستی چنین برنامه‌ریزی شده‌اند تا به دنبال سوژگی‌های مرکززدوده‌ی خود باشند، با محکوم شنیدن ترکیب ترسناکِ «اومانیست لیبرال» به شکلی سرکوب‌گرانه همان تاریخی را انکار می‌کنند که خود محصول آن‌اند ــ تاریخی که به‌هیچ‌وجه به‌تمامی منفی یا سرکوب‌گرانه نبوده است. ما به خاطر احساس خطر سیاسی خود مبارزات قهرمانانه‌ی «اومانیست‌های لیبرال» قدیمی‌تر در مقابل سبعیت‌های دهشتناک استبداد فئودالی را فراموش می‌کنیم. اگر ما می‌توانیم و باید که منتقدان سرسخت روشنگری باشیم، [خوب است به

www.ketab.ir

خاطر داشته باشیم که] همان روشنگری بوده که قابلیت این کار را به ما بخشیده است. در این مورد نیز، مثل همیشه، بغرنج‌ترین سویه‌ی فرایند رهایی‌بخشی همان بخشی است که مستلزم رهایی خودمان از دست خودمان است. یکی از وظائف نقد رادیکال، آن‌گونه که مارکس، برشت، و والتر بنیامین آن را می‌فهمیدند، آزاد کردن و بازیابیِ هر آن چیزی برای بهره‌برداریِ سیاست چپ است که در میراث‌های طبقاتی‌ای که وارثشان هستیم هنوز کارامد و ارزشمند است. «از هرچه می‌توانی استفاده کن» یک شعار برشتیِ معقول است ــ البته با این افزوده‌ی ضمنی که هر چیزی در این سنت‌ها که غیرکارامد از آب درمی‌آید را نیز باید بدون نوستالژی دور انداخت.

و به این اقتضای امر زیبایی‌شناختی همان چیزی است که، آن‌گونه که ادعا خواهم کرد، تنها تفکری دیالکتیکی از این دست می‌تواند آن‌ها را به نحوی بایسته در خود بگنجاند. برآمدنِ امر زیبایی‌شناختی به عنوان مقوله‌ای نظری رابطه‌ی تنگاتنگی با فرایند مادی‌ای دارد که تولید فرهنگی، در مراحل اولیه‌ی جامعه‌ی بورژوایی به وسیله‌ی آن وجهی «خودآئین» پیدا می‌کند ــ یعنی خودآئین از کارکردهای اجتماعی گوناگونی که به طور سنتی بر عهده داشت. آن‌هنگام که مصنوعات [هنری] به کالاهایی در بازار تبدیل شوند، وجود آن‌ها منوط به هیچ‌کس و هیچ‌چیز خاصی نخواهد بود، و در نتیجه ــ به بیان ایدئولوژیک ــ می‌توان آن‌ها را به عنوان چیزی که مطلقاً و به‌زیبایی تنها برای خود وجود دارد از نظرگاه لانی توجیه کرد. دغدغه‌ی محوری گفتار تازه‌ی زیبایی‌شناسی نیز در واقع عمدتاً شرح و بسط همین انگاره‌ی خودآئینی یا خودارجاعی است؛ و از یک دیدگاه سیاسی رادیکال کاملاً روشن است که چنین ایده‌ی خودآئینیِ زیبایی‌شناختی‌ای تا چه حد توان‌کاه خواهد بود. مسئله صرفاً آن نیست که، چنان‌که تفکر رادیکال به نحو آشنایی تأکید کرده است، به این ترتیب، هنر به‌سادگی از کل کردارهای اجتماعیِ دیگر جدا می‌افتد و به جزیره‌ای مجزا بدل می‌شود که نظام اجتماعیِ غالب در آن گریزگاهی ایده‌آل از

www.ketab.ir

ارزش‌های واقعیِ خود که رقابت‌گری، تصرف، و حس تملک مادی باشند، می‌یابد. مسئله این نیزهست که ایده‌ی خودآئینی ــ یعنی شیوه‌ای از بودن که به‌تمامی خصلتی خودتنظیم‌کننده و خودتعیین‌کننده دارد ــ به‌ظرافتِ الگوی سوژه‌مندیِ ایدئولوژیکی در اختیار طبقه‌ی متوسط قرار می‌دهد که برای عملکردهای مادی‌اش به آن نیاز دارد. با این حال، این مفهوم خودآئینی عمیقاً خصلتی دوپهلو دارد: اگر، از یک سو، یکی از عناصر سازنده‌ی محوریِ ایدئولوژی بورژوایی را فراهم می‌کند، در عین حال نشانِ تأکیدی بر ماهیت خودتعیین‌گرِ قدرت‌ها و ظرفیت‌های انسانی‌ای است که، در کار کارل مارکس و دیگران، به بنیان انسان‌شناختیِ تقابلی با استثمار و فایده‌مندیِ بورژوایی بدل می‌شود. چنان‌که خواهم کوشید تا بتوان رهایی‌بخش‌ترین امر زیبایی‌شناختی همان سرنمونِ پنهانِ سوژه‌مندیِ انسانی در جامعه‌ی سرمایه‌داری آغازین، و چشم‌اندازی است از انرژی‌های انسانی به عنوان غایتی در خود، که خصم جایگزین‌ناپذیرِ هرگونه تفکر سلطه‌گر و ابزاری‌نگر است. زیبایی‌شناسی، یکی از چرخشی خلاقانه به سوی بدن حسّانی است، و در عین حال حک کردنِ قانونی به‌ظرافتِ سرکوبگر بر آن بدن؛ از یک سو بازنماینده‌ی دغدغه‌ای رهایی‌بخش نسبت به جزئیتِ انضمامی است، و از سوی دیگر ایدئولوژیکی شکلی ظاهرفریبی از کلیت‌گرایی [و جهان‌روایی]. اگر زیبایی‌شناسی تصویراتوریِ بلندنظرانه‌ای از آشتی میان مردان و زنانی ارائه می‌دهد که در شرایط حاضر از یکدیگر تقسیم و تفکیک شده‌اند، همزمان حرکت سیاسیِ واقعی به سمت چنین باهم‌بودنِ تاریخی‌ای را مسدود و رازآمیخته می‌کند. بنابراین، هر رویکردی به این مفهوم دوزیست که یا به نحوی غیرانتقادی از آن تجلیل کند و یا به شکلی یکسویه آن را نفی کند، احتمالاً پیچیدگی تاریخیِ واقعیِ آن را نادیده خواهد گذاشت.

نمونه‌ای از این نوع یکسویگی را، از جمله، می‌توان در کار متأخر پل دومَن یافت، که خوشحالم که میان کار او و پژوهش‌های خودم تقارنی نامنتظر مشاهده می‌کنم.[۲] نوشته‌های متأخر دومَن حاوی نوعی راززدایی

www.ketab.ir

فرح‌بخش و عمیقاً پیچیده از ایده‌ی زیبایی‌شناسی است که می‌توان ادعا کرد از آغاز در اندیشه‌ی او وجود داشته است؛ و او در این رابطه چیزهای زیادی می‌گوید که می‌توانم با آن‌ها در نهایتِ موافقت باشم. ایدئولوژیِ زیبایی‌شناختی از نظر دومَن متضمنِ نوعی تقلیل پدیدارگرایانه‌ی امر زبانی به امر تجربیِ حسانی است، نوعی خَلط ذهن و جهان، نشانه و شیء، شناخت و مدرَک [موضوع ادراک]، که در نمادِ هگلی متبرک شده است، و کانت با جداسازیِ دقیق حکم زیبایی‌شناختی از قلمروهای شناختی، خلاقی، و سیاسی در برابر آن مقاومت کرد. این ایدئولوژی زیبایی‌شناختی، سرکوب رابطه‌ی رخ‌داده (contingent) و ابهام‌آمیزی که میان سپهر زبان و امر واقع برقرار است، به زبان وجهی طبیعی یا پدیدارشناسانه می‌بخشد، و به این ترتیب، با این خطر همراه است که به شیوه‌ی خصلت‌نمای تفکرِ ایدئولوژیک، رخداد معنا را به یک فرایند ارگانیکِ طبیعی بدل کند. به‌رغم نظر منتقدانِ پیچیدگی که دومَن از نظر آن‌ها صرفاً «فرمالیست»ی درمان‌ناپذیر است، بدون شک سیاستی ارزشمند و دارای ظرفیت در این‌جا دست‌درکار است. اما این سیاستی است که با هزینه‌ای گزاف به دست آمده است. دومَن با حرکتی که می‌توان آن را نوعی واکنش اغراق‌آمیز به درآمیختگی‌های قبلی خود با ایدئولوژی‌های ارگانیک‌گرایی از منتهاالیه طیف راست تلقی کرد، به جایی می‌رسد که به‌طور بالقوه مثبتِ امر زیبایی‌شناختی را سرکوب می‌کند، به نحوی که ــ دست‌کم به سبک و سیاقی کاملاً تازه ــ خصومت پیشین خود به سیاست‌های هویتی را جاودانه می‌کند. منتقدان اندکی را می‌توان یافت که چنین نوشته‌ای را فاقد هرگونه شور و علاقه به بدن‌مندی باشند ــ به کلِ چشم‌اندازِ پرشور خلاقانه‌ی امر حسانی، به موجودیت ملموس و واقعیِ وجود انسانی، به لذت، طبیعت، و قدرت‌های شادی‌بخشِ نفس، که حالا تمامی آن‌ها برای او به عنوان اغواگری‌های زیبایی‌شناختیِ فریبنده‌ای ظاهر می‌شوند که باید شجاعانه در برابرشان مقاومت کرد. می‌توان تصور کرد که احتمالاً چهره‌ی نقادی که برای دومَن کمترین جذابیت را دارد، میخائیل باختین

www.ketab.ir

است [که دقیقاً برهمین سویه‌ی بدن‌مند و تنانیِ تجربه متمرکزشده است].
می‌توان برخی از پیش‌فرض‌های سیاست متأخر دومَن را مورد پرسش قرار داد ــ از جمله این باورِ تضمین‌نشده را که تمامی اَشکال ایدئولوژی، بدون استثناء، ضرورتاً متمرکز بر «طبیعی نُمودن» یا ارگانیک جلوه دادنِ کردار اجتماعی‌اند. اما در این تردیدی نیست که دومَن از همان آغاز منتقدی تماماً سیاسی است. مسئله فقط آن است که تداوم سیاستِ او، نقش تکرارشونده‌ی زمینه‌ی کار او، خصومتی بی‌گذشت نسبت به کردارِ رهایی‌بخشیِ سیاسی است. به این معنا حق با آنتونیو گرامشی است، ان هنگام که در لمحه‌ای از بصیرت پیشگویانه در یادداشت‌های زندان خود نوشت: «می‌توان به‌صراحت گفت که فروید آخرین ایدئولوگ است، درست‌همان‌گونه که دومن نمونه همین ترتیب یک "ایدئولوگ" است.»[۳]

در این کتاب ده مورد عمده وجود دارد که آن‌ها را کنار گذاشته‌ایم و لازم است علت آن را روشن کنیم. مورد اول نبود هرگونه بحث چشمگیر در مورد سنت تفکر زیبایی‌شناسانه‌ی انگلیسی است. خوانندگان بدون شک بازتاب‌هایی از آن تاریخ ــ از کالریج و مَتیو آرنولد و ویلیام موریس ــ را در لابه‌لای نوشته‌های عمدتاً آلمانی‌ای که بررسی می‌کنم خواهند یافت، اما این زمین خاص پیش از این خیلی شخم خورده است، و از آن‌جا که بخش عمده‌ی آن‌چه در سنت انگلیسی‌زبان وجود دارد در حقیقت از فلسفه‌ی آلمانی مشتق شده است، فکر کردن بهتر این کار آن است که در این‌جا، به اصطلاح، آب را از سرچشمه بنوشیم. اما مورد دوم که شاید برای بعضی خوانندگان اعصاب‌خردکن‌تر باشد، نبود بحثی در مورد خود آثار هنری است. کسانی که با عادات و آدابِ فکریِ نقد ادبی پرورش یافته‌اند عموماً شیفته‌ی «مثال انضمامی» هستند، اما از آن‌جا که من مخالف این تصورم که «نظریه» تنها و تنها در صورتی قابل‌قبول است که نقش خدمتکارِ خاضع آثار زیبایی‌شناختی را ایفا کند، سعی کرده‌ام تا آن‌جا که ممکن است با خاموش ماندن بی‌قیدوشرط در مورد مصنوعات هنریِ خاص، این انتظار را ناکام بگذارم. با این حال، باید

www.ketab.ir

اعتراف کنم که در آغاز کتاب را به صورت نوعی متن دوگانه تصور کرده بودم که در آن قرار بود روایت نظریه‌ی زیبایی‌شناسیِ اروپایی در هر برهه با ملاحظاتی در مورد فرهنگِ ادبیِ ایرلند همراه شود. من که ایده‌ی این کار را از اشاره‌ی گذرای کانت به «مردان متحدِ ایرلند»* گرفته بودم، می‌خواستم در بسترروشنگریِ اروپایی به ولف تون و همراهان سیاسی‌اش نگاه کنم، و ملی‌گراییِ فرهنگیِ ایرلند از تامس دیویس تا پادرِک پِرس را در پرتو تفکر ایده‌آلیستیِ اروپایی بررسم. همچنین، برنامه داشتم پیوند ضمنی میان چهره‌هایی چون مارکس، جیمز کانلی، و شون اُکِیسی برقرار کنم، و نیچه را با وایلد و ییتس، فروید را با جویس، شوپنهاور و آدورنو را با سامیوئل بکت، و (با تخیلی افسارگسیخته‌تر) هایدگر را با وجوهی از جان مینگ و شیموس هینی در ارتباط قرار دهم. نتیجه‌ی چنین طرح بلندپروازانه‌ای به کتابی تبدیل می‌شد که تنها خوانندگانی که به طور مرتب تمرین هالتر زدن می‌کنند قدرت به دوش کشیدن آن می‌بودند؛ در نتیجه، این طرح را یا برای ثبت یک بازیِ صفحه‌ای جدید نگه می‌دارم که در آن بازیکنان با ایجاد خیال‌انگیزترین پیوندهای ممکن میان فیلسوفان اروپایی و نویسندگان ایرلندی امتیاز می‌گیرند، و یا برای پژوهشی دیگر در آینده.

امیدوارم تصور نشود که نوع کار پژوهشیِ صورت‌گرفته در این کتاب را همچون نمونه‌ی نوعیِ مهم‌ترین کاری در نظر می‌گیرم که منتقدان رادیکال از این پس باید بدان مشغول باشند. به سخنی بتوان ضروری‌ترین وظیفه‌ی پیشِ رویِ طیف چپ سیاسی را تحلیل نقد سوسیالیست و اکادمی تأملات مذهبیِ کیرکه‌گارد دانست. انواع بسیاری از پژوهش‌های فرهنگی رادیکال وجود دارند که اهمیت و معنای سیاسیِ به مراتب بیشتری از چنین کار نظریِ پیچیده‌ای دارند؛ اما می‌توان گفت که فهم عمیق‌ترِ سازوکارهایی که در حال حاضر هژمونی سیاسی به وسیله‌ی آن‌ها ابقاء

*. United Irishmen؛ یک گروه انقلابی جمهوری‌خواهِ ایرلندی که نقش اصلی را در سازمان‌دهی قیام سال ۱۷۹۸ علیه حاکمیت انگلستان بر ایرلند داشتند. ولف تون (Wolfe Tone) که در ادامه به او اشاره می‌شود، رهبر این گروه بود و پدر جمهوری‌خواهیِ ایرلند به شمار می‌رود. ــ م.

www.ketab.ir

می‌شود یکی از پیش‌شرط‌های ضروریِ عمل سیاسیِ مؤثر است، و این از جمله‌ی بصیرت‌هایی است که معتقدم پژوهش در امر زیبایی‌شناختی برایمان به همراه می‌آورَد. در عین این‌که چنین پروژه‌ای را به‌هیچ‌وجه نمی‌توان جامع مسائل به شمار آورد، اما شاید نیازی هم نباشد که با دیدن آن رو ترش کنیم.

همان‌طور که خوانندگان هم بدون شک به‌زودی متوجه خواهند شد، من فیلسوف حرفه‌ای نیستم؛ در نتیجه، عمیقاً ممنون دوستان و همکاران گوناگونی هستم که در این حوزه متخصص‌تر از من‌اند، و این کتاب را به طور کامل، یا بخش‌هایی از آن را، خوانده‌اند و نقدها و پیشنهادهای ارزشمند گوناگون خود را به من ارائه کرده‌اند. لازم است به طور خاص از جان کِل، جری برنستاین، اندرو بوئی، هوارد کِی‌گیل، جری کوهن، پیتر دیوز، جف فا، پاتریک گاردینر، پال همیلتون، کن هیرش‌کاپ، توریل موی، الکساندر نهاماس، پیتر آزبرن، استِفِن پریست، ژاکلین رُز، و ویگدیس سونکه تشکر کنم. از آن‌جا که این افراد از سرخیرخواهی یا کم‌دقتی اشتباهات مرا نادیده گرفتند، از این منظر مسئولیت این اشتباهات تا حدودی بر عهده‌ی ایشان نیز هست. مثل همیشه ممنون ویراستارانم فیلیپ کارپنتر و سو وایس هستم که درست و کارامدی آن‌ها از ایام مقاله‌های دانشجویی‌شان تا به حال کمی‌نانیرمانده است. در نهایت، از آن‌جا که این محل را ترک می‌کنم، مایلم مراتب امتنانم را از کالج وَدهمِ دانشگاه آکسفورد ابراز کنم، که تقریباً به‌مدت بیست سال در [ساختمانِ مدرسه‌ای انگلیسی و مطابق با سنت‌های طولانی‌مدتِ آزمون‌های] ناهمرنگی و مخالفتِ انتقادی، مرا از حمایت و پشت‌گرمی خود برخوردار ساخته است.

ت. ای.